

انقلاب: بغرنجی در مفهوم، تنوع در مصداق

هادی نخعی*

چکیده

انقلاب، پدیده‌ای استثنایی در سیر تحول جوامع است. بغرنجی، پیچیدگی، چندبعدی و چندلایه بودن در مفهوم و نیز تنوع در پیدایش، روند و فرجام در مصداق، از جمله ویژگی‌های این پدیده است. ویژگی دیگر آن، عدم اجماع و توافق بر یک تعریف مشخص و قابل قبول برای همه مکاتب و نظرات است. در مقاله حاضر ضمن مروری بر ویژگی‌های ذکر شده، نگارنده کوشیده است به تعریفی جامع از لحاظ آموزشی دست یابد، به نوعی که دانشجو و محقق، با در نظر گرفتن آن، بتواند نسبت به کلیه تعاریفی که با آن مواجه می‌شود، ذهنیت اولیه و نسبتاً روشنی داشته باشد. در آخر نیز ترسیمی از مدل انقلاب در دوبینش مارکسیتی و اسلامی ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی

انقلاب، سیاست، رجعت، تکامل، انقلاب کبیر، انقلاب رنگی، خشونت، مدل انقلاب.

nakhai@aut.ac.ir

* عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه امیرکبیر.

تاریخ تأیید: ۸۹/۱۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۱/۴

مقدمه

«لوسین پای» در پیشگفتار کتاب معروف «بحران‌ها و توالی‌ها»، می‌نویسد:

بیشتر آثار جدید در مورد توسعه سیاسی کم و بیش این نقطه نظر را منعکس می‌سازند که جوامع را از نظر تاریخی می‌توان بر اساس بعضی تمایزات به سه گونه یا مرحله اساسی «سنتی»، «درحال گذار» و «مدرن» طبقه‌بندی کرد، که دو گونه اول و آخر، وضعیت تعادل را توصیف می‌نمایند؛ از این‌رو وضعیت تعادل نسبتاً با ثبات‌تر است، در حالی که جوامع در حال گذار که قسمت اعظم جهان سوم را دربرمی‌گیرد گذراتر، بی‌ثبات‌تر و ذاتاً ناقص است. (پای، بایندر و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۸)

به نظر ساموئل هانتینگتون نیز:

انقلاب‌ها پدیده‌های نادری هستند. اکثر جوامع هیچگاه انقلاب را تجربه نکرده‌اند و در اکثر اعصار تا دوران مدرن، انقلاب‌ها اساساً ناشناخته بودند. به‌طور دقیق‌تر، انقلاب خصیصه دوران مدرنیزاسیون است... انقلاب جنبه‌ای از مدرنیزاسیون است. انقلاب پدیده‌ای نیست که در هر نوع جامعه‌ای و در هر برهه‌ای از تاریخ آن جامعه رخ دهد. انقلاب یک مقوله فراگیر نیست، بلکه به‌لحاظ تاریخی محدود است. انقلاب نه در جوامع بسیار سنتی برخوردار از سطوح بسیار پایین پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی رخ خواهد داد و نه در جوامع بسیار مدرن. (گلدستون، ۱۳۸۵: ۶۴)

می‌توان گفت از جمله اشکال بروز بی‌ثباتی و تغییرات شدید در جوامع، پدیده‌ای موسوم به «انقلاب» است که در همین مسیر، یعنی بعد از خروج یک جامعه از تعادل بسته سنتی و قبل از رسیدن به مرحله توسعه‌یافتگی می‌تواند اتفاق بیفتد. به عبارت دیگر، بین دو مرحله تعادل سنتی و تعادل عقلانی، و در این گذار، شرایط وقوع انقلاب ایجاد می‌شود.

گیدنز، یادآوری می‌کند که «تقریباً همه انقلاب‌های قرن بیستم در جوامع درحال توسعه رخ داده‌اند نه در کشورهای صنعتی». (گیدنز، ۱۳۷۴: ۶۵۳)

نشانه‌ها و علایم و در واقع «از» و «به»هایی که در توصیف این راه می‌شمارند فراوان است؛ از جمله به نظر «لئونارد بایندر»، مسیر سیاسی منتهی به تجدد، دگرگونی‌های مهم هویت از مذهبی به قومی و از محلی به اجتماعی را دربر می‌گیرد. همچنین مسیر مزبور، تحول مهم منابع مشروعیت از آسمانی به زمینی را شامل می‌شود. این مسیر، تغییرات چشمگیری را در سطح مشارکت سیاسی از نخبگان به توده‌ها و از خانواده به گروه دربر می‌گیرد. مسیر مذکور، متضمن تغییرات مهم توزیع از شأن و امتیاز به توانایی، موفقیت و کنترل و مدیریت سرمایه بوده و با تغییرات مهم، در گسترش میزان نفوذ اداری و قانونی به ساختار اجتماعی و مناطق دورافتاده کشور همراه است. (پای، بایندر و دیگران، ۱۳۸۰: ۹۰)

تذکر این نکته لازم است که از همین عبارت کوتاه فهمیده می‌شود، بعضی از «از» و «به»ها، با نگاه مذهبی مطرح در «انقلاب اسلامی ایران» منافات دارد و بعضاً خیر. به عبارت دیگر، بخشی از تلقی رایج درباره توسعه یافتگی، نوعی عبور از مذهب را تأکید می‌کند و تنها تلقی‌های خاصی از مذهب را مجال بقا می‌دهد که این خود از مشکلات استفاده از تئوری‌ها و نظریه‌های علمی رایج امروز برای جوامعی چون «ایران اسلامی» به شمار می‌رود و کار محقق ایرانی را بغرنج‌تر و پیچیده‌تر می‌کند.

تلقی و برداشت مذکور از توسعه و پیشرفت که غالباً برای همه محققان در همه کشورهای جهان نیز به طور اجتناب‌ناپذیری مطرح است، آنجا که در تراجم با نگاه مذهبی مذکور قرار می‌گیرد، حتی خود غربی‌ها را به درنگ و تأمل وامی‌دارد و علامت سؤالی بزرگ ایجاد می‌کند که بایستی حل شود. به عنوان مثال «پیتز کالورت» در کتاب «انقلاب و ضد انقلاب» در بخشی درباره انقلاب و انقلاب ایران ضمن لحاظ تلقی مذکور از «پیشرفت»، به مشکلاتی برمی‌خورد. وی می‌نویسد:

انقلاب‌های بزرگ همچنان صحنه‌های [بازی] انقلابیون بزرگ باقی ماندند. امروزه^۱ لنین و مائوتسه دونگ به صورت مومیایی شده در آرامگاه‌های خود

۱. تاریخ انتشار متن اصلی کتاب ۱۹۹۰ است.

خفته‌اند درحالی‌که جریان‌های تازه افکار دموکراتیک در خیابان‌ها و میادین شهرهای آن‌ها جاری شده‌اند.

کاسترو هنوز هم نقش فرمانده جوان سیرامایسترا^۱ را بازی می‌کند، اگرچه امروز پیرمردی است شصت ساله و تنومند، در لباس نظامی گل و گشادی که به‌هیچ وجه قواره تن او نیست و مجبور شده‌است سیگار برگ معروفش را ترک کند و

در این میان، مرگ آیت‌الله خمینی در تهران موجب عزاداری پرشور طرفداران او گردید. هشت نفر به‌خاطر تلاش در رسیدن به‌تابوت او زیر دست و پای مردم له شدند و صد نفر نیز مجروح گردیدند. رسانه‌های گروهی غرب او را کسی نامیده‌اند که بیش از هر فرد دیگری در این قرن تلاش کرده پیش‌فرض‌های دنیا را تغییر دهد. وی را با شخصیت‌های کاملاً متفاوت و متضادی در تاریخ مقایسه کرده‌اند، آنگونه که به‌سختی می‌توان نمونه‌ای تکان‌دهنده‌تر از نسبی‌گرایی فرهنگی غرب امروز یا مقایسه‌ای درهم برهم‌تر از این ارائه داد.

این شخصیت‌ها افرادی کاملاً متفاوت بودند و بررسی منش هر یک از آن‌ها کار دشواری است اما تمام آن‌ها رهبران انقلاب‌های واقعی بودند، بدین معنی که به‌انگاره پیشرفت بشری اعتقاد داشتند؛ انگاره‌ای که گرچه ابداع‌شده توسط انقلاب آمریکا و فرانسه نبود، ولی یقیناً تحرک خود را از آن‌ها گرفته بود. اهمیت فوق‌العاده مفهوم انقلاب در دو سده اخیر در سراسر جهان در همین مفهوم پیشرفت نهفته‌است. (کالورت، ۱۳۸۲: ۴۱ و ۴۲)

کالورت پس از اشاره به انقلاب آمریکا و تعالیم «جفرسون» می‌نویسد:

در حقیقت به‌یک معنی، انقلاب ایران یک انقلاب واقعی است و حد وسعت عرفی شدن جامعه غربی را به‌ما نشان می‌دهد. این عرفی شدن تا جایی پیش رفته بود که تعداد کمی از ما، قبل از این انقلاب از قدرت مذهب سنتی بی‌خبر بودیم. به‌معنای دیگر، انقلاب ایران یک ضدانقلاب است و تنها در چارچوب ارائه شده توسط مفهوم پیشرفت است که می‌توان این دو اصطلاح را از هم متمایز کرد.

1. Sierra Maestra.

هیچ تفاوتی به لحاظ شیوه عمل میان انقلاب و ضدانقلاب وجود ندارد؛ روند ناامیدی از وضعیت موجود در هر دو مشابه است و شیوه به دست گرفتن قدرت هم در هر دو یکی است. تنها، برنامه‌ای که قرار است پس از آن دنبال شود متفاوت است؛ البته آن هم چندان متفاوت نیست.

وی پس از چند مثال می‌نویسد:

بارها و بارها در لحظات تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی، انسان‌ها می‌توانند آینده را تنها بر حسب گذشته‌ای آرمانی شده که باید به سوی آن بازگردند تجسم نمایند. از این نظر، ایران تحت حکومت آیت‌الله‌ها نیز مبین بازگشتی است به سرزمین رؤیایها و آرزوها؛ زیرا تاریخ گواه است که زمانی که وضعیت مسلمانان این‌گونه بود، قومی ضعیف بودند که در بیابان زندگی می‌کردند، ولی زمانی که اسلام به اوج قدرت خود رسیده، به مذهبی جهانی مبدل شد و سپاهیان لرزه بر اندام جهانیان افکندند. (همان: ۴۲ و ۴۳)

طبیعی است که معدودی از جنبش‌های اجتماعی (نظیر ایران) به «انقلاب» منجر می‌شوند، ولی در همان‌ها، قطعاً بُعد سیاست و قدرت، بسیار چشمگیرتر از سایرین خواهد بود. به عبارت بهتر می‌توان گفت: گرچه در جنبش‌های اجتماعی، کنش‌گران مستقیماً متوجه قدرت و تصرف آن نیستند، بلکه زمینه را برای تغییراتی فراهم می‌کنند که براساس آن، قدرت یا بخشی از آن جابه‌جا و دست‌به‌دست می‌شود، اما چنان‌که خواهیم دید، در پدیده انقلاب اساساً هدف مقدم، تصرف قدرت است و اگر این هدف تحقق نیابد و انقلاب موفق به فروپاشی نظام موجود و استقرار دولت خویش نشود، نامش جزو لیست انقلاب‌ها درج نخواهد شد.

بنابراین در انقلاب، سیاست و قدرت عمده می‌شوند و بخش مهمی از آنچه در این باره گفته شده است معطوف به همین مسئله است.

چنان‌که تعبیر «استون» را بپذیریم که «علم سیاست سروکارش با «تخصیص آمرانه ارزش‌ها» در جامعه است» و یا بیان «لاسلول» را در نظر بگیریم که «علم سیاست مطالعه این است که چه کسی می‌برد، چه می‌برد، کی می‌برد و چگونه می‌برد»، به رابطه درهم‌پیچیده

«انقلاب»، «سیاست» و «قدرت» اهمیت بیشتری خواهیم داد و به قول «اسپریگنز» که دو تعریف مذکور به نقل از وی ذکر شد، «جامعه شناسی قدرت، بخش عمده‌ای از مطالعه علم سیاست را تشکیل می‌دهد». (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۱۸ و ۱۹) در این میان، پدیده انقلاب که نوعی انتقال استثنایی قدرت را به همراه دارد، جایگاه ویژه‌ای دارد. حتی گیدنز تأکید می‌کند:

در جامعه‌ای که یک جنبش در بدست آوردن زمام رسمی قدرت موفق می‌شود اما نمی‌تواند بطور مؤثر حکومت کند، نمی‌توان گفت انقلابی رخ داده است. چنین جامعه‌ای بیشتر احتمال دارد دستخوش آشوب و هرج و مرج یا در خطر فروپاشی است.

وی از قول جان دان یادآور می‌شود کسانی که قدرت را تصاحب می‌کنند باید به طور قطع بیشتر از آنهایی که سرنگون شده‌اند توانایی حکومت داشته باشند. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۶۵۲)

اما مسئله اصلی این است که انقلاب چیست؟ آیا می‌توان آن را در چارچوبی معین و مورد اتفاق نظر قرار داد. به عبارت بهتر، آیا می‌توان برای این پدیده تعریفی در نظر گرفت که بتواند در نظرات مختلف، قابل قبول باشد؟ این مقاله، در پی بررسی این مسئله و نهایتاً دستیابی به تعریفی مفید و قابل قبول از انقلاب است. لازم است که قبل از پرداختن به تعریف انقلاب و در توضیح مقدماتی ضروری آن، بغرنجی و تحول‌پذیری این پدیده در مفهوم و سپس تنوع و قابلیت تقسیم‌بندی آن در مصداق مورد توجه قرار گیرد. بنابراین مطالب این مقاله ذیل این عناوین ارائه می‌شود:

۱. بغرنجی و تحول در مفهوم

۲. تقسیم‌بندی‌های انقلاب

۳. تعریف انقلاب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

بغرنجی و تحول در مفهوم

پیچیدگی و کشسانی

اولین نکته‌ای که در هرگونه بررسی «انقلاب» باید توجه داشت، ابهام و بغرنجی در

مفهوم و نه تنها در مصادیق آن است. چند نقل قول کوتاه، این را نشان می‌دهد:
گیدنز:

انقلاب مفهومی است که نمی‌تواند به آسانی تعریف شود. (همان: ۶۷)

کرین برینتون:

انقلاب واژه‌ی دقیقی نیست ... در منتهاالیه یکی از طیف‌های معانی‌اش، انقلاب در کاربرد همگانی ما معنایی بیش از یک معادل برای دگرگونی شدن و ناگهانی ندارد. حتی بر چنین تأکیدی نیز، همیشه دلالت نمی‌کند. (برینتون، ۱۳۷۰: ۱)

و نیز:

اصطلاح انقلاب، نه تنها بخاطر میدان وسیعش در کاربرد همگانی، بلکه نیز بدین دلیل معنی‌شناسان را به دردسر می‌اندازد که این اصطلاح، آغشته به مضمون عاطفی است. (همان: ۳)

آلوین استانفورد کوهن:

می‌توانیم تصویری از معنای انقلاب به دست آوریم، لیکن در بین نظریه‌پردازان اجتماعی و جامعه‌شناسی، بر روی هیچ مفهومی رضایت بخش و عموماً پذیرفته شده‌ای اتفاق نظر وجود ندارد... در عین حال که بسیاری از تعاریف، دارای برخی وجوه مشترک‌اند ولی از طرف دیگر، گونه‌گونی چشمگیری در بین سایر تعاریف وجود دارد. این اختلاف در برخی موارد چنان عمیق است که اصولاً می‌توان نتیجه گرفت که نویسندگان مذکور در مورد پدیده یکسانی سخن نمی‌گویند. (کوهن، ۱۳۶۹: ۲۳ - ۲۱)

هانا آرنه:

انقلاب به هر نحو که تعریف شود، فقط به معنای دگرگونی نیست، انقلاب ما

را به گونه‌ای پرهیزناپذیر با «بدایت» و «آغاز» روبرو می‌کند.» (آرنت، ۱۳۷۷: ۲۳)

سابقه و روند تحول مفهوم

هرچند در نگاه اولیه، معنای لغوی انقلاب چه در فارسی و چه در زبان عربی و چه در لاتین،^۱ به معنای بازگشت به یک وضعیت قبلی است، (رفیع‌پور، ۱۳۷۶: ۲۷) اما واژه انقلاب از جمله واژه‌هایی است که بامعانی مختلف در مفهوم و کاربردهای مختلف، همراه است. با اینکه ساده‌ترین کار برای دیدن معانی هر لغت، مراجعه به فرهنگ لغات است، در این باره بایستی مرور و مسیری نسبتاً طولانی در لغت‌نامه‌ها داشته باشیم تا درک مناسبی از لغت انقلاب به دست آوریم.

مرور مختصری در فرهنگ‌های لغت فارسی (و نیز دیگر متون گذشته) نشان می‌دهد که واژه انقلاب، در گذشته، معانی غیرسیاسی و عمدتاً به معنای بازگشت داشته است. البته اگر بازگشت سریع باشد، تحول و تغییر و بحران و ... به همراه خواهد داشت. مثلاً «دریا منقلب است»، یعنی امواج به شدت و سرعت می‌آیند و برمی‌گردند. «حالم منقلب است»، یعنی استفراغ می‌کنم، معده‌ام زیرورو می‌شود. انقلاب در طبیعت نیز به کار می‌رفت. وقتی هوای روز ۱۳ فروردین غالباً انقلابی است، یعنی هر چند ساعت، وضعی متفاوت می‌تواند تصور شود؛ آفتابی و بارانی، ساکن یا همراه با باد و ... مثلاً در حواشی فیه مافیة از آثار مولوی آمده است: «انقلاب تغییر فصل است از بهار به تابستان و از پاییز به زمستان. منجمان، چهاربرج را که در اوایل فصول اربعه واقع است، «منقلب» نامند». یا مثلاً در ذخیره خوارزمشاهی، ناهموار و کج رستن موی کژه را «انقلاب اشعر» [شعر با فتحه «ش» و سکون «ع»، به معنای مو] نامیده است.

اما در دوره جدید به مناسبت تحولات اجتماعی، بار سیاسی، ذیل معنای واژه اضافه می‌شود و این افزایش به گونه‌ای است که رنگ سیاسی معنای واژه، به تدریج پررنگ‌تر

1. Revolution.

می‌شود. مروری بر فرهنگ‌های لغت، این امر را نشان می‌دهد.

الف) فرهنگ‌های قدیمی

- منتهی الارب: برگشتن
- اقرب الموارد: برگشتن
- ترجمان القرآن: بازگردیدن
- غیث اللغات: برگردیدن، واژگون شدن، برگشتن از حالی و کاری، رجعت کواکب
- تاج المعاد بیهقی: واگردیدن
- مجمل اللغه: واگردیدن، تحول، بازگردانیدن
- مؤید الفضلا: برگشتن از کاری

ب) فرهنگ‌های جدید (بعد از مشروطه، به ترتیب تاریخ تهیه و نشر)

- ناظم الاطباء (۸ جلدی): برگشتن، برگشتگی، تغییر، تبدیل، تحویل، تغییر ماهیت، انهدام و شکستگی، دور، اضطراب، بی‌آرامی، شورش.
- معین: تحول، تبدیل، در اصطلاح سیاسی، شورش عده‌ای برای واژگون کردن حکومت موجود و ایجاد حکومتی نو.
- دهخدا: تقلب، انعکاس، برگشت، انقلاب بحر و شوریدگی دریا، شورش، بلوی، آشوب، قیام عمومی (دهخدا، ۱۳۴۳: ۴۳۰ و ۴۳۱)
- همان‌گونه که ملاحظه شد، در فرهنگ‌های قدیم، واژه انقلاب در فارسی، بار سیاسی ندارد ولی در فرهنگ‌های جدید (پس از مشروطه) متأثر از رویدادها، بُعد سیاسی، ذیل واژه وارد و به تدریج پررنگ‌تر شده است تا اینکه نهایتاً به مفهوم امروزی پدیده سیاسی - اجتماعی موسوم به انقلاب نزدیک می‌شود.
- در عربی، واژه انقلاب به‌همان معنای سابق «الرجوع مطلقاً» (مطلق بازگشت، هرگونه بازگشت) به کار می‌رود. (فرهنگ لسان العرب، واژه انقلاب) عرب‌ها، انقلاب به معنای امروزی را «ثوره» می‌نامند. به عبارت دیگر، «revolution» در فارسی به انقلاب ترجمه شده است و در عربی به «الثوره». انقلاب که از باب انفعال است،

به معنای نوعی «شدن» است که فعلی «لازم» است، اما وقتی به فارسی آمد، معنای «متعدی» هم پیدا کرد؛ یعنی «انقلاب کرد» هم گفته می‌شود. انقلاب از ریشه قلب، به معنای زیرورو شدن و پشت‌ورو شدن است. انقلاب در عربی، از جمله در قرآن هم به همین مضمون، یعنی رو در جهت پشت قرار گرفتن و پشت در جهت رو قرار گرفتن آمده است. به عبارت دیگر، یعنی نوعی بازگشت که جنبه تقدس و یا ضدتقدس هم ندارد (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۰۶ - ۱۰۴) و بسته به مورد می‌تواند مثبت یا منفی یا خنثی باشد.

واژه «revolution» نیز از نظر سیر تحول مفهومی، وضعی مشابه با «انقلاب» در فارسی دارد؛ به این ترتیب که قبل از دوره جدید، واژه‌ای غیرسیاسی بوده است و در دوره جدید به تناسب رویدادها، بُعد سیاسی پیدا می‌کند. البته واضح است که به دلیل تفاوت زمانی آغاز دوره جدید در غرب، (زادگاه revolution) و ایران، ورود بعد سیاسی ذیل واژه، در غرب و ایران، با تفاوت زمانی طولانی همراه است.

به نظر گیدنز:

اصطلاح انقلاب به معنای امروزی آن، تقریباً همزمان با اصطلاح دموکراسی متداول گردید. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۶۵۱)

هانا آرننت نیز تصریح می‌کند که:

انقلاب به معنای درست و کامل آن، تقریباً تا پیش از عصر جدید وجود نداشت و در میان واژه‌های سیاسی یکی از تازه‌ترین آنهاست. (آرننت، ۱۳۷۷: ۱۰)

سیر تحول مفهومی واژه انقلاب، در زادگاه خود

تا قرن ۱۵، «revolution» واژه‌ای گمنام در علم نجوم و به معنای بازگشت ستارگان است. در قرن ۱۵ و ۱۶ با وقوع انقلاب بزرگ در علم نجوم و توسعه آن و نیز توسعه علوم جدید در افشار بیشتری از مردم، این واژه تبدیل به واژه‌ای مصطلح می‌شود که در موارد امروزی کاربرد دارد؛ از جمله: بازگشت قدرتمندانه که قدرتمندی از آن ناشی می‌شود،

بازگشت غیرقابل مقاومتی که خارج از کنترل بشر شود و نیز بازگشت قدرتمندانه و خشونت‌بار. اما همچنان واژه‌ای غیر سیاسی است. اواخر قرن ۱۷ که پایان دوران پرتنش و بازگشت سلطنت به انگلستان است را «انقلاب باشکوه» می‌خواندند تا آن را بازگشتی قدرتمندانه و غیرقابل مقاومت ترویج کنند. به این ترتیب، اصطلاح انقلاب در این موضوع به کار برده شد؛ یعنی بعد سیاسی ذیل واژه وارد شد اما با تأکید بر بازگشت. در پایان قرن ۱۸، با وقوع انقلاب کبیر فرانسه، مفاهیمی حامل: «تکامل»، «بدایت»، «آغاز نو» و «نگاه به آینده» به ابعاد مفهومی واژه اضافه شد.

در برخی مکتوبات مردان انقلاب فرانسه نظیر «تامس پین»، اوایل، از واژه «ضدانقلاب»^۱ یاد شده است که به معنای تأکید بر عدم بازگشت به حضور کلیسا در مشروعیت حکومت و نیز پرهیز از بازگشت سلطنت، روابط اشرافی و ... است. اما این نوع واژه‌سازی در عمل موفق نبود و به کار بستن همان واژه «revolution» با افزودن ابعاد جدید، چیزی است که به تدریج و از این پس رایج می‌شود. به این ترتیب این واژه با وقوع انقلاب فرانسه در معانی امروزی آن، تثبیت شد. در واقع این واژه که حامل بار اصلی «رجعت» بود، هم‌زمان بار «تکامل» را نیز داخل خود می‌پذیرد و معنای امروزی واژه انقلاب، شامل پیچیدگی و بغرنجی ناشی از ابعاد گوناگون از جمله این دو بعد متضاد، به دست می‌آید.

جالب است که علاوه بر مفهوم، در مصداق نیز هر دو جنبه رجعت و تکامل در انقلاب‌ها، دارای اهمیت شمرده شده است. (آرنت، ۱۳۷۷: ۲۳ و کالورت، ۱۳۸۲: ۲ و ۳ و برخی منابع دیگر) در عمل، در انقلاب‌های دوران‌ساز و بزرگ، هم «رجعت» و هم «تکامل» در آنها نیرومند بوده است.

گیدنز می‌گوید: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تا وقوع انقلاب‌های فرانسه و آمریکا در پایان قرن ۱۸، انقلاب هنوز متأثر از معنای پیشین خود بود که عبارت بود از «حرکت در یک دایره» و بازگشت

به‌نظم طبیعی امور. اما موفقیت مبارزان آمریکا و فرانسه روشن ساخت که «چیزی تازه» در جهان پدید آمده است. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۶۵۱)

هانا آرنت نیز می‌نویسد:

مفهوم جدید انقلاب از این تصور جداشدنی نیست که سیر تاریخ، ناگهان از نو آغاز می‌شود و داستانی سراسر نو که هیچ‌گاه قبلاً گفته یا دانسته نشده است به‌زودی شروع خواهد شد. این مفهوم پیش از دو انقلاب بزرگ اواخر سده هجدهم ناشناخته بود. هیچ یک از بازیگران، پیش از درگیری در آنچه بعداً معلوم می‌شد انقلاب است کوچکترین احساس قبلی از طرح این درام جدید نداشت. اما به‌محض آغاز جریان انقلاب و درگیری، پیش از آنکه کسانی که در انقلاب درگیر شده بودند بدانند که کاری که در دست دارند به‌پیروزی یا فاجعه خواهد انجامید، تازگی و معنای باطنی طرح داستان به‌بازیگران و نظاره‌کنندگان، هردو آشکار می‌گشت. (آرنت، ۱۳۷۷: ۳۶)

تقسیم‌بندی‌های انقلاب

نظر به‌اینکه مقوله انقلاب واجد ابعاد و پیچیدگی‌هایی است، با تکیه بر جنبه‌های مختلف آن، تقسیم‌بندی‌های متعددی از آن ذکر شده است که به‌چند مورد اشاره می‌شود:

۱-۱. انقلاب در معنای عام

۱-۲. انقلاب در معنای خاص

در برخی مکتوبات، واژه انقلاب در معنای وسیع و عام آن به‌کار برده می‌شود. به‌عنوان مثال، به‌قول کوهن بعضاً از انتقال عصر کشاورزی به‌دوره صنعتی، به انقلاب صنعتی و یا از پیشرفت‌های عظیم تکنولوژیک در امر انتقال اطلاعات به‌عنوان انقلاب اطلاعات و یا از پیشرفت‌های مربوط به‌تکنولوژی غذایی به‌انقلاب سبز یاد می‌شود. (کوهن، ۱۳۶۹: ۲۰ و ۲۱)

بریتون نیز در این چارچوب، عباراتی چون «انقلابی در اندیشیدن»، «انقلاب در پوشاک خانم‌ها»، «انقلاب در صنعت اتومبیل‌سازی» و ... را مثال می‌زند. (بریتون، ۱۳۷۰: ۱) در واقع، هر دگرگونی چشمگیر در یک موضوع خاص می‌تواند «انقلاب» در

معنای وسیع و عام آن تلقی شود. واضح است که دگرگونی چشمگیر، امری نسبی، ذهنی و غیرمادی و غیراسکالر است. انقلاب در معنای عام، پیچیدگی خاصی، به همراه ندارد و آنچه درباره بغرنجی این پدیده گفته می‌شود، در مورد انقلاب در معنای خاص آن است؛ یعنی آن پدیده سیاسی - اجتماعی دوران‌ساز که به‌تعریف آن خواهیم پرداخت.

۲ - ۱. انقلاب از صدر / انقلاب سفید (متکی به‌نخبگان حکومتی)

۲ - ۲. انقلاب از ذیل (متکی به‌توده‌ها)

انقلاب سفید، اصطلاحی است که رژیم سابق برای یک سلسله اصلاحات مورد نظرش به‌کار گرفت تا از وزانت و مشروعیت وقت پدیده انقلاب نیز بهره‌برد. گرچه محمدرضا شاه به‌عنوان رهبر انقلاب، اصولی ۱۲گانه به‌عنوان اصول انقلاب ارائه کرد و کتابی با نام انقلاب سفید (ظاهراً نوشته خود محمدرضا شاه) در ادبیات وابسته به‌رژیم گذشته به‌شدت تبلیغ می‌شد، ولی این تقسیم‌بندی طرفدار جدی ندارد؛ زیرا اساساً با روح کلیه تعاریف مهم انقلاب متفاوت است. اقدامات مزبور، صرفنظر از محتوای تبلیغاتی آن، می‌تواند «اصلاح» خوانده شود.

درواقع، مشارکت مردم و نقش توده‌ها، در عمده تعاریف، از ارکان غیرقابل حذف محسوب می‌شود و نمی‌توان وقوع انقلابی را تصور کرد که با اراده نخبگان حکومتی و با روال مندرکدن و برنامه‌ریزی دولتی صورت گرفته باشد.

۳ - ۱. انقلاب شرقی

۳ - ۲. انقلاب غربی

تقسیم‌بندی مذکور از هانتینگتون است. وی می‌گوید:

دو الگوی کلی می‌توان تشخیص داد. در الگوی غربی، نهادهای رژیم پیشین فرو می‌پاشند؛ متعاقباً بسیج گروه‌های جدید در عرصه سیاست و سپس خلق نهادهای سیاسی جدید صورت می‌گیرد. برعکس، انقلاب «شرقی» با بسیج گروه‌های جدید در عرصه سیاست و ایجاد نهادهای سیاسی جدید آغاز می‌شود و با سرنگونی خشونت‌آمیز نهادهای سیاسی،

نظم پیشین پایان می‌یابد.

انقلاب‌های فرانسه، روسیه، مکزیک و در مراحل ابتدایی، انقلاب چین، به‌مدل غربی نزدیک‌ترند؛ مراحل بعدی انقلاب چین، انقلاب ویتنام و دیگر مبارزات مستعمراتی علیه قدرت‌های امپریالیستی به‌مدل شرقی نزدیک‌ترند. ... در انقلاب «غربی»، تنها اقدامات علنی اندکی از طرف گروه‌های شورشی برای سرنگونی رژیم پیشین لازم است. (همان: ۶۴ و ۶۵)

هانتینگتون در ادامه تفاوت‌هایی را بازگو می‌کند که می‌توان نتیجه گرفت که فروپاشی مراکز اصلی حکومت در پایتخت، در انقلاب شرقی، نظیر انقلاب چین و ویتنام به‌دست ارتش انقلاب، طی جنگ مسلحانه علنی معمولاً طولانی صورت می‌گیرد و در انقلاب غربی نظیر انقلاب فرانسه و روسیه، به‌وسیله تحركات توده‌ای نظیر اعتصاب و تحصن، با چاشنی و حمایت سازمان و خشونت و ... صورت می‌گیرد. (گلدستون، ۱۳۸۵: ۷۰ - ۶۵)

۴ - ۱. انقلاب کبیر که تأکید اصلی در تعریف انقلاب بر روی عمق و گستره تغییرات است.
 ۴ - ۲. تحول غیرقانونی و خشونت‌بار منجر به انتقال قدرت که تأکید اصلی بر چگونگی و شکل تغییرات است.

انقلاب کبیر، انقلابی است که در آن از لحاظ تغییرات ایجاد شده، وضع نهایی و اولیه نظام به‌کلی متفاوت است و متضمن نتایج عظیمی برای جامعه مورد نظر است.

تقسیم‌بندی مذکور را کوهن به‌نحوی اجمالی ترسیم کرده است و تذکر می‌دهد مطابق تعاریف انقلاب کبیر، تعداد اندکی از حوادث، انقلابند؛ مثل دو انقلاب بزرگ قرن ۱۸ در آمریکا و فرانسه و دو انقلاب بزرگ قرن ۲۰ در روسیه و چین. دیگر انقلاب‌های این قرن تا حدی انقلاب و یا قسمتی از یک انقلاب تلقی می‌شوند. اما در تعریف دوم از انقلاب، تعداد بیشتری از حوادث، انقلاب محسوب می‌شوند. (کوهن، ۱۳۶۹: ۲۶ - ۲۰)

۵ - ۱. انقلاب‌های آزادی‌محور که می‌تواند منهای خشونت باشد.

۵ - ۲. انقلاب‌های برابری‌محور که انقلابی محکوم به خشونت است.

تقسیم‌بندی مذکور از مضمون مباحث هانا آرننت اخذ شده است. وی بر خلاف نظر رایج و غالب، انقلاب منهای خشونت را قابل تصور و تعریف می‌داند و تأکید می‌کند که آزادی،

هدف انقلاب است و یادآور می‌شود که وقتی انقلاب به «ورطه» حمایت از تهیدستان و بینوایان می‌افتد، منجر به خشونت می‌شود. تأکید وی بیشتر بر انقلاب آمریکا و تلقی از تداوم آن است.

هانا آرنت در موارد متعددی در کتاب‌های خود، انقلاب آمریکا و نتایج آن را با انقلاب‌های دیگر از جمله انقلاب فرانسه و به‌خصوص انقلاب‌های سوسیالیستی مقایسه می‌کند. وی به نقل از «کندرسه» می‌نویسد:

واژه انقلاب را تنها می‌توان به انقلاب‌هایی اطلاق کرد که هدفشان آزادی است.

و در ادامه می‌نویسد:

برابری که امروز ما اغلب آن را خطری برای آزادی می‌بینیم، در اصل تقریباً معادل آزادی بود. باید توجه داشت که مراد از برابری در پیشگاه قانون که به وسیله واژه isonomy بیان می‌شد، برابری در میان همگان بود، نه تساوی وضع. (آرنت، ۱۳۷۷: ۳۸)

وی آنقدر تقدم مورد نظر خویش را قطعی می‌پندارد که به سبب جلوگیری از برداشت تندروانه علیه دیگر انقلاب‌ها می‌نویسد:

به‌غایت، غیرمنصفانه است اگر بخواهیم پیروزی انقلاب آمریکا را از بدیهیات بشمریم ولی شکست مردان انقلاب فرانسه را محکوم کنیم. با اینکه بنیادگزاران جمهوری آمریکا در خرد، پایگاهی بسیار بلند داشتند، اما کامیابی آنان صرفاً معلول خردمندی نبود.

وی ادامه می‌دهد که:

زحمتکشان آمریکا با وجود فقر، سیه‌روز و بدبخت نبودند ... بنابراین، زحمتکشان به‌علت برکنار بودن از فشار شدید، کمبود و احتیاج، انقلاب را مقهور نساختند و غرقه نکردند. (همان: ۹۴ و ۹۵)

جمع‌بندی مؤکدانه از هانا آرنت، نشان می‌دهد که وی در نظر خویش مبنی‌بر محکوم کردن تلقی رایج سوسیالیستی از مبارزات طبقاتی و جنبش‌های مبتنی بر تحرک محرومان و تهیدستان در راه نجات خویش، چقدر استوار است. وی می‌نویسد:

امروز می‌توان گفت که هیچ فکری منسوخ‌تر و بی‌فایده‌تر و خطرناک‌تر از فکر استفاده از وسایل سیاسی برای رهانیدن بشر از چنگال فقر نیست. میان انسان‌های آزاد از قید ضرورت هم، امکان خشونت‌گری هست؛ ولی این قسم خشونت هر قدر هم بی‌رحمانه، باز هم با خشونت بنیادینی که آدمی به‌هنگام نبرد با ضروریات اولیه به‌کار می‌برد فرق دارد و هرگز بدان پایه وحشتناک نیست. خشونت نوع اخیر برای نخستین‌بار در عصر جدید وارد صحنه سیاسی شد. در نتیجه قلمرو سیاست که تنها قلمروی است که انسان می‌تواند به‌راستی در آن آزاد باشد، عرصه خشونت‌گری قرار گرفت.

هانا آرنت سربازان انقلاب‌های «چپ» را قربانیانی صرف می‌شمارد. وی حتی حضور تهیدستان در انقلاب فرانسه را عاملی برای پیروزی انقلابیون و حرکتی مقاومت‌ناپذیر می‌شمارد و البته آن‌را عامل ورود خشونت نیز می‌داند، اما برای خود آنان سرنوشتی تیره ترسیم می‌کند و می‌نویسد:

توده‌های تهیدست، یعنی اکثریت وسیع آدمیان که انقلاب فرانسه به‌آنان «تیره بختان» نام داد و سپس به‌جماعت «خشمگینان» تبدیلشان کرد و سرانجام در سده نوزدهم به‌اسم و در حالت جدید «بینوایی» ترکشان گفت، این توده‌ها ضرورتی را که همواره بر آنان حاکم بود با خود به‌صحنه آوردند و به‌همراه آن، خشونت‌ی که همیشه برای چیرگی بر ضرورت بکار رفته بود، به‌میدان آمد. هنگامی که خشونت و ضرورت دست به‌دست هم دادند، «قوت زمین» گشتند و ایستادگی‌ناپذیر شدند. (همان: ۱۵۸ و ۱۵۹)

۶- ۱. انقلاب‌های متعارف (تا پایان قرن ۲۰)

۶- ۲. انقلاب‌های رنگی (از ابتدای قرن ۲۱)

این دسته‌بندی در جایی ارائه نشده ولی نظر به‌اینکه سخنان بسیاری (درست و غلط)

درباره «انقلاب‌های رنگی» مطرح است، این سؤال پیش می‌آید که چه تفاوتی بین این دو انقلاب وجود دارد و آیا اساساً این‌گونه پدیده‌های موسوم به انقلاب، به‌واقع می‌توانند نوعی انقلاب محسوب شوند یا اینکه انقلاب رنگی اسمی بی‌مسمی است. خلاصه‌ای از یک گزارش تحلیلی - راهبردی، می‌تواند کمک‌کننده باشد:

انقلاب رنگی از جمله شیوه‌های جدید تغییر رژیم در آغاز سده بیست‌ویکم است که عمدتاً علیه نظام‌های سیاسی فرسوده و باقی‌مانده از دوره جنگ سرد، در کشورهای اروپای شرقی و جمهوری‌های استقلال‌یافته از شوروی سابق، روی داده است و محتوای آنها را به‌ترتیب مسالمت‌جویی، جنبش‌گرایی، بهره‌گیری از امکانات نوین ارتباطی و استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی شکل می‌دهد.

این‌گونه تحولات سیاسی، به‌صورتی تقریباً همگون، به‌ترتیب زمانی در یوگوسلاوی (۲۰۰۰)، گرجستان (۲۰۰۲)، اوکراین (۲۰۰۴) و قرقیزستان (۲۰۰۵) رخ داد و نوع جدیدی از جابه‌جایی قدرت سیاسی به‌شیوه‌ای آرام و مسالمت‌آمیز صورت گرفت. در بلغراد، تفلیس، کیف و سپس در بیشکک، تجمعات عظیم در میدانی اصلی پایتخت با شعارهای آسان و قابل فهم، همراه با پلاکاردها و برچسب‌های طنزآمیز علیه حاکمان، در فضایی بدون تحرک، آرام و تقریباً شبیه به جشن‌ها و کارناوال‌های مردمی تشکیل شدند؛ فضایی که حتی به‌مستبدترین حاکمان هم اجازه نمی‌داد تا دستور شلیک به مردم را صادر کنند. (پورسعید، ۱۳۸۹: ۱۰۰ و ۱۰۱)

در مورد انقلاب‌های رنگی چند نکته قابل طرح و توجه، به‌نظر می‌رسد:

۱. آیا همان‌گونه که برخی اظهار می‌دارند، عصر انقلاب‌های کلاسیک پایان یافته و چنانکه انقلابی صورت گیرد، از نوع رنگی یا مخملی خواهد بود؟ شاید دو دسته و از دو موضع متفاوت، مشتاقانه خواهان پاسخ مثبت به این سؤال باشند. دسته اول، قدرت‌های بزرگی هستند که تسلط رسانه‌ای و تبلیغاتی و سایر امکانات نفوذ در جوامع ناراضی را دارند. دوم، توده‌های وسیعی می‌باشند که طالب تغییر وضع موجودشان هستند ولی خسته و دل‌زده از مصیبت‌ها و خسارات ناشی از انقلاب‌ها، در پی راه‌حلی کم‌هزینه‌ترند.

۲. انسان و جوامع انسانی بسیار پیچیده‌تر از آنست که بتوان آن را ذیل قانون‌مندی‌های دائمی در آورد. (البته مسئله وحی و الهام و مسایل غیبی و ... که منشأ آسمانی و الهی دارند، امری جداگانه است) بنابراین پیش‌بینی اینکه در جوامع انسانی، نوع تحولی شبیه آنچه تاکنون انقلاب شمرده می‌شده، بار دیگر اتفاق خواهد افتاد یا خیر، غیرممکن است. چه‌بسا انقلاب‌های رنگی، میراثی تحول‌یافته از انقلاب‌های متعارف باشند.

۳. در انقلاب‌های متعارف، خشونت جزء لاینفک انقلاب‌ها محسوب می‌شده است؛ زیرا اگر نظام موجود به توزیع قدرت و پاسخگویی مطالبات، به نحوی مسالمت‌آمیز راضی می‌شد، اساساً وضعیت انقلابی پیش نمی‌آمد. (البته استثنائاتی چون نظرات هانا آرنت نیز وجود دارد که به نوعی انقلاب منهای خشونت را قابل تصور می‌دانند) با رشد عقلانیت در جوامع بشری و به دلیل رشد ارتباطات و توسعه علم و رسانه، تجربه انقلاب‌ها در اختیار فعالان سیاسی و دلسوزان همه جوامع قرار دارد؛ این مسایل، بشر را به اتخاذ راهی که با خسارت هرچه کمتری بتواند اهداف و آرمان‌ها را پیش برد، رهنمون کرده است. به همین دلیل است که حتی در برابر حکومت‌های سرکوب‌گر نیز، نوعی خویشتنداری و گذشت و پرهیز از کینه و انتقام، نزد بیشتر فعالان سیاسی و مدعیان جوامع مختلف مشاهده می‌شود. این نتیجه که چه بسا در برابر خشونت، پرهیز از خشونت و یا حداقل خشونت، جواب بیشتر و بهتری می‌دهد از جمله نکات مثبت انقلاب‌های رنگی است. شاید این ویژگی تا حدی جلو برود که اساساً، انقلاب‌های رنگی را جانشین موجه و خلف برای انقلاب‌های متعارف قرار بدهد. اشکال عمده در تحقق این مسئله، «دخالته خارجی» است که در بند بعدی توضیح داده می‌شود.

۴. در میان سه جنبه ذکر شده، جنبه حمایت و کمک خارجی آن بسیار مهم است. وضعیت انقلابی، نشانه نوعی موازنه بردارهای قوای مختلف است؛ هنگامی که برآیند نهایی بردارهای قوای موجود، شکل نهایی خود را پیدا می‌کند، مشخص می‌شود که انقلاب، شکست خورده یا پیروز شده است. به عبارت دیگر، پیروزی انقلابیان و تشکیل حکومت به وسیله آنها بعد از پیروزی در مبارزه داخلی، نام این پدیده را در لیست

انقلاب‌ها ثبت می‌کند. مشروعیت انقلابیان، علی‌رغم اقدام غیرقانونی آنان نیز، عمدتاً مرتبط با چنین امری، یعنی برتری در عرصه داخلی است. لذا چنان‌که مرهون عامل خارجی تلقی شود، مشروعیت عظیمی که انقلاب و انقلابیان کسب می‌کنند و با اتکا به آن می‌توانند، امور غیرمعمولی را پیش ببرند، نمی‌تواند به‌دست آید. بنابراین، انقلاب‌های رنگی نمی‌توانند جانشینی برای انقلاب‌های متعارف تلقی شوند؛ مگر آنکه دخالت خارجی نه به‌عنوان «عامل موجه»، بلکه حداکثر به‌عنوان «عامل شتاب‌زا» وجود داشته باشد.

«پیتر کارلوت» در کتاب «انقلاب و ضدانقلاب»، مطلبی را با عنوان «الگوهای انقلاب»، مطرح کرده و ذیل آن، به تناسب بحث، مثالی می‌زند که برای بحث ما درباره انقلاب‌های رنگی و نقش قدرت‌های خارجی مفید است. وی می‌نویسد:

ریگان، خود از دید یک لیبرال سنتی آمریکایی که انقلاب را به‌مثابه حق طبیعی ملل آزاد در توسل به اسلحه برای سرنگونی یک حکومت مستبد تلقی می‌کند، نیز استفاده کامل کرد. در اعلامیه استقلال آمریکا چنین آمده است:

«ما این حقایق را مسلم فرض می‌کنیم که تمام مردمان، برابر خلق شده‌اند، پروردگار به آنها حقوقی لاینفک اعطا کرده که حق زندگی کردن، بهره‌مند بودن از آزادی و به‌دنبال خوشبختی رفتن، از جمله آنهاست. برای تضمین این حقوق، دولتی در میان مردم منصوب می‌شود که قدرت موجه خود را از رضایت حکومت‌شوندگان کسب می‌کند؛ هرگاه هر شکلی از حکومت بخواهد این اهداف را ناپود کند، این حق مردم است که آن را تغییر دهند یا براندازند و حکومت جدیدی را به‌جای آن منصوب نمایند ...»

اما توصیف ریگان از کنترهای نیکاراگوئه به‌عنوان «هم‌ردیفان صادق بنیانگذاران آمریکا» مستلزم نگرشی از انقلاب است که به‌هیچ وجه به آن سادگی که به‌نظر می‌رسد نیست. در ظاهر، استدلال او این است که کنترها، نمایندگان مشروع مردم نیکاراگوئه هستند که از طریق استفاده از اسلحه، حقوق مورد ادعای جفرسون را در مورد تغییر یا براندازی شکل موجود حکومت در کشورشان اعمال می‌کنند. ولی کنترها، بر خلاف انقلابیون آمریکا، نیرویی بوده و هستند که قدرتی خارجی آنها را ایجاد

کرده، تعلیم داده و هزینه مالی‌شان را تأمین کرده است و حکومتی را که می‌خواهند سرنگون سازند یک حکومت سلطنتی یا رژیم استعماری نیست، بلکه حکومتی است انقلابی که خود مردم نیکاراگوئه پس از قیامی پیروزمندانه برضد یک مستبد وابسته به دودمانی دیرپا و سرنگونیش، آن را برپا کردند.

کالورت در آخر، چنین اظهار نظر می‌کند:

اگر جفرسون در دهه ۱۹۸۰ زنده بود، به احتمال قوی جانب ساندینیست‌ها را می‌گرفت. (کالورت، ۱۳۸۲: ۲۰ - ۱۸)

درواقع، ریگان هم نمی‌توانست بپذیرد حکومت ساندینیست‌ها مشروعیت دارد؛ نه به دلیل شرایطی که در آن به قدرت رسیدند، بلکه بدین علت که مبادا آنها با هم‌سو کردن خود با شوروی، به نحوی مغایر با منافع آمریکا در منطقه عمل کنند. اما جان فوران، بدون تعیین نوع رنگی یا غیررنگی انقلاب، پاسخ جالبی به این پرسش که خود طرح کرده، داده است. او می‌نویسد:

آیا دوره انقلاب به سر آمده؟ آیا عمر آن در سال ۱۹۸۹^۱ به پایان رسید؟ آیا به طور کلی، انقلاب، تاریخی طولانی را پشت سر گذاشته است؟ به نظر نمی‌رسد در مناطقی مانند ساحل غربی [رود اردن] و غزه، مکزیک (چیاپاس)، الجزایر یا پرو، ضرورتاً این دوران به سر آمده باشد. شاید هم انقلاب در بسیاری مناطق دیگر پشت دروازه‌هایشان باشد. شاید گفتمان انقلاب در حال تغییر است؛ ممکن است خاستگاه‌ها و کانون‌های بین‌المللی

۱. بیشتر به نظر می‌رسد، منظور فوران، سال ۱۹۷۹ باشد و احتمالاً اشتباه تایپی در ترجمه فارسی کتاب نظریه‌پردازی انقلاب‌ها صورت گرفته؛ زیرا در صفحه ۲۹۸ همین کتاب و نیز جدول‌های مقایسه‌ای انقلاب‌ها، انقلاب ایران و نیکاراگوئه، از نظر تاریخی به‌عنوان آخرین انقلاب‌های موفق، لیست شده‌اند. (مربوط به سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۷۷). وی در آنجا یادآوری می‌کند منظورش از معیار موفقیت، شکل‌گیری حکومتی جدید است که بتواند چندی دوام آورد و طرح تحول اجتماعی بسنده‌ای را به اجرا درآورد. متن اصلی این کتاب در سال ۱۹۹۶ انتشار یافته است.

در حال جابه‌جایی باشد (با واگذاری حکومت اتحاد جماهیر شوروی و شکل‌گیری دموکراسی‌ها در آمریکای لاتین)؛ شاید کنشگران و فعالان انقلاب در حال عوض شدن هستند (با فعال‌تر شدن زنان و اقلیت‌های قومی، گو اینکه هر دو گروه از دیرباز در فعالیت‌های انقلابی سهیم بوده‌اند). همه این‌ها می‌تواند، به احتمال، درست باشد. در هر حال، انقلاب تا پایان تاریخ با ما خواهد بود، چیزی که هست - به صرف پذیرش گفته فرانسویس فوکویاما - از نظر پنهان است. (فوران، ۱۳۸۲: ۱۵)

تعریف انقلاب

آیا برای انقلاب می‌توان تعریفی یافت که برای همه قابل قبول باشد. قبلاً پاسخ منفی به این سؤال داده‌ایم. اما در اینجا ابتدا چند تعریف ارائه می‌کنیم و سپس به نتیجه‌گیری می‌پردازیم که راه حل این بغرنجی و اختلاف نظر چگونه یافت می‌شود. با تعریف ساده‌ای که لارنس استون، به‌عنوان یک مورخ ارائه کرده است شروع می‌کنیم.

انقلاب چه هست و چه نیست؟ بنابر یک نظر، انقلاب تغییری است در حکومت، یا رژیم، یا جامعه که از طریق قهر حاصل می‌آید. منظور از جامعه، آگاهی و مکانیک همبستگی گروهی است که می‌تواند قبیله‌ای، روستایی، خویشاوندی، ملی، و غیره باشد. منظور از حکومت، نهادهای اداری و سیاسی خاص است. باید توجه کرد که قهر با زور یکسان نیست، قهر، زوری است که با شدتی غیرلازم، به‌نحوی غیرقابل پیش‌بینی و معمولاً ویرانگر به‌کار گرفته می‌شود. این تعریف، تعریفی کلی از انقلاب است. (استون، ۱۳۷۰: ۱۸)

گی روشه در کتاب تغییرات اجتماعی خود، تعریف زیر را ارائه می‌کند:

انقلاب عبارت از عصیان جمعی ناگهانی و شدید است که قصد آن واژگونی قدرت یا رژیمی و دگرگونی وضعیت معینی است. بدین ترتیب، انقلاب حقیقتاً لحظه‌ای تاریخی است که حالت انفجار اجتماعی و در عین حال، حالت هیجان انفرادی مشخصه آن است. بنابراین حادثه‌ای است که می‌توان زمان آن را مشخص کرد، گو اینکه در عمل، انجام دادن این کار

بسیار مشکل است، خصوصاً در لحظه وقوع. حتی گاهی تاریخ‌نویسان بر سر تعیین تاریخ شروع و خاتمه انقلاب معینی به توافق نمی‌رسند. انقلاب را لحظه‌ای پرهیجان و داغ در تاریخ نام می‌برند که لزوماً محدود است؛ یعنی ابتدایی دارد و انتهایی. (روشه، ۱۳۸۹: ۲۲۴)

ساموئل هانتینگتون طی مقاله‌ای که در سومین ویرایش کتاب انقلاب‌ها در سال ۲۰۰۳ منتشر کرد، (مجموعه‌ای که جک گلدستون ویرایش آن را بر عهده داشته) انقلاب را چنین تعریف می‌کند:

انقلاب یک تغییر داخلی سریع، بنیادی و خشونت‌آمیز در ارزش‌ها و اسطوره‌های مسلط یک جامعه و در نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی، رهبری و فعالیت‌ها و سیاست‌های حکومت آن جامعه است. بنابراین، انقلاب‌ها از قیام‌ها، شورش‌ها، طغیان‌ها، کودتاها و جنگ‌های استقلال، متمایز هستند. یک کودتا، به خودی خود، تنها رهبری و شاید سیاست‌ها را تغییر دهد، اما ساختار و ارزش‌های اجتماعی را دگرگون نسازد؛ جنگ استقلال، مبارزه یک جامعه علیه سلطه یک بیگانه است و لزوماً تغییر ساختار اجتماعی هیچ‌یک از دو جامعه را در پی ندارد. آنچه در اینجا صرفاً «انقلاب» نامیده می‌شود، همان پدیده‌ای است که توسط دیگران، انقلاب‌های کبیر، انقلاب‌های بزرگ، یا انقلاب‌های اجتماعی نامیده شده است. (گلدستون، ۱۳۸۵: ۶۳)

دیوید رابرتسون (۱۹۸۶)، مؤلف فرهنگ علوم سیاسی چاپ پنگوئن، تعریفی اینچنینی

ارائه می‌کند:

انقلاب، به معنای اخص کلمه، عبارت است از تحول کلی توأم با خشونت در یک نظام سیاسی که نه تنها توزیع قدرت را در جامعه به‌طور گسترده تغییر می‌دهد، بلکه دگرگونی‌های عظیمی نیز در کل ساختار اجتماعی ایجاد می‌کند... معنای اولیه این اصطلاح در علوم سیاسی باید سرنگون شدن اندیشه، با قصد قبلی و احتمالاً توأم با خشونت طبقه حاکم توسط طبقه دیگری که توده‌های بسیج‌شده را بر ضد نظام موجود رهبری می‌کند، باشد.

پیتر کالورت این تعریف را بسیار محدود ارزیابی می‌کند و می‌نویسد:

رابرتسون، خود سه‌نمونه انقلاب به‌ما ارائه می‌دهد: انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین. انقلاب چین کاملاً با این تعریف سازگار است. اما انقلاب فرانسه در این تعریف نمی‌گنجد. این انقلاب با قصد قبلی انجام نگرفت. انقلاب روسیه نیز در این تعریف نمی‌گنجد. این انقلاب توده‌های بسیج‌شده را بر ضد نظام موجود رهبری نکرد. واضح است که این تعریف بسیار محدود است. (کالورت، ۱۳۸۲: ۴ و ۵)

به‌نظر شهید مرتضی مطهری:

انقلاب، عبارت است از عصیان و طغیان مردم یک ناحیه و یا یک سرزمین، علیه نظام حاکم موجود برای ایجاد نظمی مطلوب. (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۹)

شهید مطهری جمع‌بندی خود از اصطلاح جامعه‌شناسانه انقلاب را اینگونه ارائه می‌کند:

۱. آزادی است.
۲. دارای مفهوم تقدس و تعالی است و در آن مفهوم تکاملی مندرج است.
۳. عنصر نفی و انکار در آن است.
۴. با در نظر گرفتن این سه عامل، مفهوم اجتماعی انقلاب عبارت خواهد بود از: وضعی را به‌اراده خود، خراب کردن برای رسیدن به‌وضعی بهتر. واژگون کردن وضع حاکم برای برقراری نظمی متعالی‌تر. (همان: ۱۱۰)

از نظر گیدنز، برای اینکه مجموعه‌ای از رویدادها، یک انقلاب را تشکیل دهند، باید این ویژگی‌ها را دارا باشند:

۱. متضمن یک جنبش توده‌ای باشد.
 ۲. به‌فرآیندهای عمده اصلاح یا دگرگونی بینجامد.
 ۳. متضمن تهدید یا کاربرد خشونت از جانب کسانی باشد که در جنبش توده‌ای شرکت می‌کنند.
- انقلاب‌ها تغییرات سیاسی هستند که در برابر مقاومت مقامات نظام پیشین

به وجود می‌آیند که حاضر نیستند بدون تهدید به استفاده از وسایل خشن یا کاربرد واقعی این وسایل، از قدرتشان صرف نظر کنند.

گیدنز می‌افزاید:

اگر این سه معیار را با هم جمع کنیم می‌توانیم انقلاب را به این صورت تعریف کنیم: انقلاب عبارت است از تصرف قدرت دولتی، از طریق وسایل خشن به وسیله رهبران یک جنبش توده‌ای به منظور استفاده بعدی از آن برای ایجاد اصلاحات عمده اجتماعی. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۶۵۲)

پیتر کالورت در نقد گیدنز اشاره می‌کند این تعریف، ناهنجاری‌هایی در پی دارد. انقلاب روسیه محصول جنبش توده‌ای نبود بلکه گروه خاصی آن را ایجاد کرد. جنبش توده‌ای پس از آنکه رهبرانش، با توسل به کودتا، قدرت را به چنگ آوردند، به وجود آمد. گرچه انقلاب چین سال ۱۹۴۹ کاملاً با این تعریف سازگار است اما به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان در سال ۱۹۳۳ نیز با آن سازگار است؛ زیرا گرچه در بدو امر این اقتدار به او تفویض شد و او از قدرت دولت، با استفاده‌ای نظام‌مند و اندیشیده، از خشونت برای تصاحب قدرت بیشتر استفاده کرد، ولی از همان ابتدا از پشتیبانی یک جنبش توده‌ای برخوردار بود. (کالورت، ۱۳۸۲: ۵)

کالورت، این تعریف را ارئه می‌کند:

انقلاب، اصطلاح پیچیده‌ای است که دست کم، چهاروجه دارد. نخست، به فرآیندی ارجاع می‌شود که از طریق آن، گروه‌های مهمی از حکومت یا رژیم حاکم سرخورده می‌شوند و به مخالفین می‌پیوندند. دوم، اشاره به رویدادی دارد که موجب سرنگونی آن حکومت، با توسل به زور یا با تهدیدی قاطع به کاربرد زور، می‌شود. سوم، برنامه‌ای را توصیف می‌کند که حکومت جانشین، با استفاده از آن، تلاش می‌کند برخی از اصول مهم جامعه، یا تمام آن را تغییر دهد؛ یعنی همان تغییری که مسئولیتش را برعهده گرفته است.

بالاخره به اسطوره‌ای سیاسی اشاره دارد، یعنی به موضوعی که کمتر به واقعیت امور

توجه دارد و بیشتر جنبه آرمانی آنها را توصیف می‌کند. گرچه هریک از این وجوه از بعضی جهات از لحاظ علل به وجود آورنده از وجوه دیگر مستقل است، با وجود این در میان آنها عامل مشترکی وجود دارد که همانا خود رویداد است. تنها وقوع آن رویداد است که نشان می‌دهد انقلابی رخ داده است. (همان: ۲۳ و ۲۴)

او قبل از تعریف مذکور، مقدمه مفصلی را ذکر کرده که خلاصه‌ای از آن به این قرار است:

به‌طور خلاصه، مشخصه‌های خاصی وجود دارند که در تمام الگوهای انقلاب مشترکند. نخست: انقلاب، سریع رخ می‌دهد و فرآیندهای تدریجی تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که همواره در تمام جوامع، ادامه دارند می‌توانند به تحولاتی عمده منجر شوند و در واقع، منجر هم می‌شوند، اما این فرایندها انقلاب محسوب نمی‌شوند.

دوم: انقلاب خشن است... تمام انقلاب‌هایی که عموماً به این نام شناخته شده‌اند با اعمال زور فیزیکی فوق‌العاده شدیدی همراه بوده‌اند.

سوم: انقلاب یک جایگزین سیاسی است. مستلزم تعویض گروه حاکم با گروه دیگری است... تلاش‌های ناموفق برای براندازی حکومت، برای در دست گرفتن زمام نظام سیاسی مورد نظر، برای ایجاد دگرگونی‌های همه‌جانبه، هیچ‌یک انقلاب محسوب نمی‌شوند... .

چهارم: انقلاب تغییر است. اگر چیزی تغییر نکند، انقلابی هم رخ نداده است. در مورد این که چه نوع تغییری باید به دنبال انقلاب رخ دهد، یا چه میزان تغییر لازم است تا کفایت کند، توافق چندانی وجود ندارد. ماهیت تغییر شدیداً صبغه سیاسی دارد.

او در آخر نتیجه می‌گیرد:

بنابراین، انقلاب مفهومی ذاتاً مناقشه‌آمیز است؛ به این معنی که، نمی‌توان با تعریف در مورد آن به توافق رسید. (همان: ۲۰ و ۲۱)

تعریف جامع انقلاب

آنچه در تعاریف مختلف، از تأکیدات و تصریحات صاحب‌نظران دیدیم و آنچه کالورت

در مورد مناقشه آمیز بودن تعریف انقلاب گفت، دیگران نیز به نوعی دیگر، گفته‌اند؛ نمونه‌هایی هم قبلاً با عنوان بغرنجی و پیچیدگی ذکر شد. پس چه باید کرد؟ آیا بایستی از جمع‌بندی قطعی دست‌یابی به یک تعریف قابل قبول چشم پوشید و یا مکتب و نظریه خاصی را پذیرفت و آن را به عنوان نظر برتر انتخاب کرد. نگارنده در طول سال‌ها تدریس «انقلاب اسلامی ایران» به صورت درس عمومی، با مرور انواع تعاریف و نظرات به این نتیجه رسیده است که می‌توان با لحاظ کردن محتوی و مضمون تعاریف و نظرات قابل اهمیت، نهایتاً تعریفی با عنوان «تعریف جامع انقلاب» به دست آورد. این جامع‌بودن به لحاظ آموزشی (و نه پژوهشی به معنای نظر مورد اتفاق صاحب‌نظران) به معنای تعریفی است که حتی المقدور، جامع مهم‌ترین عناصر مطرح شده در تعاریف مختلف است و از سویی، بخش‌های مختلف آن به صورت ارتباطی ارگانیک در کنار هم قرار دارند نه به صورت کسکولی از عناصر مختلف که روی هم ریخته شده باشند.

در این نگاه، تعریف جامع، بایستی به گونه‌ای باشد که اگر دانشجو یا حتی محقق آن را دیده باشد، از آن پس، هر تعریفی قابل اعتنا در هر جا ملاحظه کرد، نسبت به آن، نوعی سابقه ذهنی احساس کند.

البته همچنین این تعریف، علاوه بر جامع‌بودن، باید مانع هم باشد. به این معنی که ادعای غیرقابل دفاع و یا نظرات شاذ و نادری که تنها مکاتب و نظرات خاصی به آن معتقدند، نباید در آن قرار داشته باشد، مگر در حاشیه و با توضیح لازم.

نکته دیگر اینکه نوع چینش و تأکیدات باید به گونه‌ای باشد که تقدم و تأخر مطالب و نظرات مختلف را بازگو نکند. فی‌المثل اگر در مکتبی، تغییر ساختار اجتماعی، رکن تعریف انقلاب است و در مکتبی دیگر ارزش‌ها و تغییرات آن، محور مؤکد بررسی است، در این تعریف، هر کدام از آن، نه با عنوان خاص رکن یا اجزای معمولی تعریف، بلکه با عنوان کلی «اجزا و ارکان»، ذکر می‌شود و تصمیم نهایی در مورد رکن بودن یا نبودن این محور، به عهده خواننده گذارده می‌شود. در مواردی هم مانند خشونت، ضمن اینکه انعطاف لازم به صورت تفکیک «حضور خشونت» یا «حاکمیت خشونت» به عنوان دو الگوی متفاوت

لحاظ خشونت در انقلاب، نشان داده شده است، اما نظر غالب و رایج که انقلاب منهای خشونت را امری تناقض‌آلود و غیرقابل تصور می‌شمارند (گیدنز و دیگران، بی‌تا) به‌کار گرفته شده و نظرات اقلیتی که به‌نوعی انقلاب منهای خشونت را نیز در تعریف قابل قبول می‌دانند، کنار گذاشته شده است.

باید یادآوری شود، که نگارنده اول‌بار، اسکلت اصلی این تعریف جامع را در کتاب تئوری‌های انقلاب «الوین استانفورد کوهن» یافت که مجموعه‌ای از نظرات را در این زمینه گردآوری و بحث کرده بود. با تحقیق بیشتر و صیقل‌زدن نتیجه حاصله در بحث و گفتگو با دیگران، نهایتاً تعریفی به‌دست آمده است که البته اگر اساتید بزرگوار ضرورت آموزشی وجود یک تعریف جامع آموزشی و نه به‌معنای یک تعریف قابل قبول برای همه نظرات و مکاتب را بپذیرند، طبیعی است که این تعریف می‌تواند شکل کامل‌تر و مفیدتری به‌خود بگیرد.

در هر حال تعریف مزبور، به این قرار است:

ستون سمت راست: متن تعریف و ستون سمت چپ: توضیح مختصری

درباره آن قسمت از تعریف است.

انقلاب یک پدیده سیاسی - اجتماعی است	با تعریفی که انقلاب را صرفاً یک تحول سیاسی و تصرف قدرت حکومتی می‌خوانند، مرزبندی دارد.
که طی زمانی نسبتاً کوتاه	تحولات در زمان طولانی که یک نسل نتواند شاهد تغییرات محسوس باشد، کنار می‌رود.
با مشارکت وسیع مردم به‌وقوع می‌پیوندد	با عباراتی چون انقلاب سفید و انقلاب از صدر، مرزبندی شده و مشارکت مردم از ارکان اصلی انقلاب، در تعریف شمرده شده.
و حاوی اجزا و ارکان زیر است:	به‌عمد، ارکان تعریف، از اجزای آن جدا نشده تا انعطاف لازم برای استفاده از نظرات مختلف وجود داشته باشد.

<p>تغییر برخی ارزش‌ها می‌تواند موقتی باشد ولی در مواردی چون مبانی مشروعیت یک نظام، به سبب اینکه بنای نظام جدید یا قانون اساسی برای نهادمندی جدید روی آن استوار می‌شود، نمی‌تواند موقتی باشد.</p>	<p>۱. استحاله ارزش‌ها و به‌طور خاص، ارزش‌های سازنده مبانی مشروعیت نظام</p>
<p>به سه شکل نابودی نهاد، ایجاد نهاد و تغییر ماهوی نهاد می‌تواند ظاهر بشود. نهادها به سبب پیوندشان با ارزش‌های بسیار عزیز غیرقابل حذف عامه مردم، دیرپا هستند ولی پدیده انقلاب یک استثنا است که این مهم را نه فقط به لحاظ فیزیکی، در زمانی نسبتاً کوتاه به انجام می‌رساند.</p>	<p>۲. دگرگونی نهادهای سیاسی</p>
<p>در نگاه مارکسیستی، تغییر ساختار اجتماعی رکن اصلی انقلاب است اما در اینجا به عنوان یکی از ابعاد مهم و ضروری یاد شده است که در سه شکل می‌تواند بروز کند: ۱. نابودی طبقه ۲. جابه‌جایی طبقات ۳. ایجاد طبقه جدید (سومی محل مناقشه و اشکال است).</p>	<p>۳. تغییر ساختار اجتماعی</p>
<p>منظور، عناصر مؤثر ماشین حکومتی است که هرم نخبگان حکومتی در انقلاب‌های بزرگ، کاملاً محو می‌شود و هرمی جدید به جای آن شکل می‌گیرد. برخلاف اصلاح و نیز شبه انقلاب‌ها یا انقلاب‌های بخشی و جزئی که بخشی از نخبگان حاکم باقی می‌ماند.</p>	<p>۴. تغییر نخبگان</p>
<p>حضور خشونت یا حاکمیت خشونت، دو الگوی انقلاب هستند که هر کدام بسته به وضع خاص سرزمینی، اجتماعی، نظام سیاسی، سابقه فرهنگی و ملی و ... به عنوان الگویی موفق یا ناموفق در یک انقلاب مطرح هستند. انقلاب چین و ویتنام مثالی از الگوی دوم و انقلاب فرانسه و روسیه می‌تواند مثالی برای الگوی</p>	<p>۵. حضور یا حاکمیت خشونت</p>

<p>اول باشد. در ایران شعارهای «تنها ره رهایی جنگ مسلحانه» و یا «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» الگوی دوم و «خون بر شمشیر پیروز است» (که از سخنان امام خمینی برداشت شده بود) الگوی اول را نمایندگی می‌کرد. اولی با وضع ایران و اسلام تناسب بیشتری داشت و غلبه کرد. اما در چین، شعار «تنها راه از لوله تفنگ می‌گذرد» (که از مائو گرفته شده) انقلاب چین را از نوع الگوی دوم نشان می‌دهد.</p>	
<p>پدیده و اقدام غیرقانونی، منفور، و تصرف غیرقانونی، غضب محسوب می‌شود. اما در پدیده انقلاب، استثنائاً اقدام غیرقانونی تصرف و انتقال قدرت، منفی و منفور به حساب نمی‌آید و کاملاً برعکس است. دلیل آن را در این اصل ساده می‌توان یافت که «مشروعیت مقدم بر قانونیت است» و اساساً اعتبار قوانین و میزان تسلیم ذهن و دل افراد به آن، به سبب مشروعیت پشتوانه آن است. طبیعی است هیچ انقلابی رخ نمی‌دهد مگر آنکه مشروعیت رژیم حاکم موجود، دچار فروپاشی شدید شده باشد. فروپاشی مشروعیت، شرط لازم و نه کافی، برای پیدایش وضعیت انقلابی است.</p>	<p>۶. انتقال غیرقانونی قدرت</p>

دو مدل متفاوت در بررسی انقلاب

در آخرین قسمت، دو مدل متفاوت از پدیده انقلاب ارائه می‌شود. منظور از مدل در اینجا، به نوعی ساده‌سازی تئوری است که به جای تأکید بر پاسخگویی به «چرا؟» بیشتر به سؤالات مربوط به «چگونه؟» پاسخ می‌دهد. اولین مدل، یک مدل مارکسیستی برای انقلاب و دومی یک مدل اسلامی برای آن است. یادآوری می‌شود که در انقلاب ۵۷، نوعی رقابت جدی سابقه‌دار بین این دو گرایش عمده انقلابی وجود داشت که به سبب بافت مذهبی توده‌های مردم و نیز پیدایش کادرهای اسلام‌گرای نیرومندی چون شهید مطهری و شهید بهشتی و ... که از سویی مرتبط با حوزه و از سویی مرتبط با

جهان جدید سیاست و جتماع بودند و نیز در عرصه مبارزه وضعیت انقلابی سال‌های ۵۶ و ۵۷ حضور مؤثر داشتند، با برتری قاطع گرایش اسلامی، همراه شد. البته ارائه توضیح کامل و مقایسه‌ای تفصیلی بین این دو مدل، نیازمند ارائه مقاله مفصل و جداگانه‌ای است. ولی در اینجا هر کدام، به صورت فشرده، ارائه می‌شود.

۱. مدل انقلاب در بینش مارکسیستی

در نگاه مارکسیستی برای پیدایش وضعیت انقلابی، دوشروط عینی و ذهنی لازم است. شرط عینی، وجود سرمایه‌داری صنعتی ماشینی است که با تولید انبوه، وجود توده‌های وسیع کارگری را امکان‌پذیر می‌کند. شرط ذهنی، پیدایش آگاهی طبقاتی و درواقع، کینه طبقاتی در کارگران است.

«مارکس»، جهانی پیوسته از مفاهیم و مقولات ترسیم کرد که می‌توان آن را یک فراروایت از انسان و جهان و جامعه یاد کرد. بر این اساس، هر چیزی در این فراروایت، معنای خاص خود را دارد. تاریخ، سیر منازل پی‌درپی دارد که از کمون اولیه شروع می‌شود، سپس - آنچنان که «انگلس» در «مانیفست» متذکر شد - بشر در مرحله بعد وارد تاریخ طبقاتی و استثمار می‌شود و برده‌داری و سپس فئودالیت و سرمایه‌داری به صورت پی‌درپی می‌آیند و می‌روند و سرانجام سوسیالیزم، جانشین سرمایه‌داری می‌شود و در پایان تاریخ و به‌عنوان جامعه آرمانی بی‌طبقه و بی‌مالکیت خصوصی و بدون استثمار، جامعه کمونیستی فرامی‌رسد. (مارکس و انگلس، ۱۸۴۸)

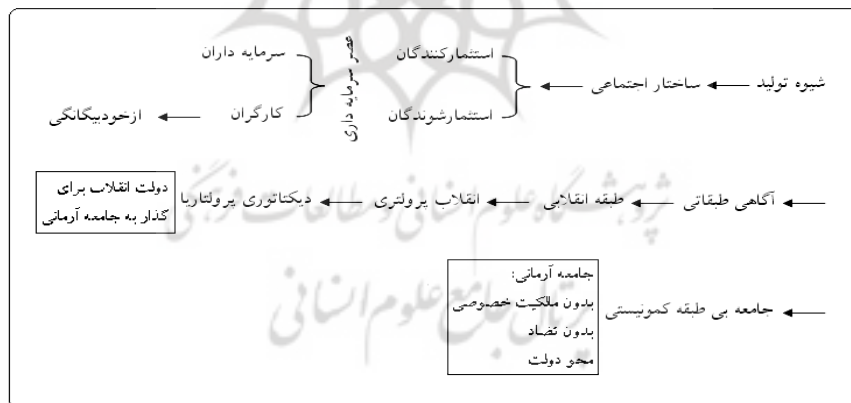
در این مسیر، خیر و شر، بد و خوب، ارتجاع و ترقی، عقب‌ماندگی و هرچیز دیگر تعیین می‌شود. هرچیزی که در این مسیر باشد و به‌طی سریع‌تر این مسیر حتمی کمک کند، خوب و خیر و مترقی و متکامل است. هر دوره، شیوه تولید خود را دارد و ساختار اجتماعی برآمده از آن که دو طبقه اصلی استثمارکننده و استثمارشونده دارد نیز متفاوت است. انقلاب، امری حتمی است که البته به‌معنی ویران‌شدن ساختار اجتماعی رو به‌زوال و شکل‌گیری ساختار جدید است. در این نگرش، مذهب نیز روبنای شیوه تولید است.

به این ترتیب که در برده‌داری، جهل و خرافه و خدایان و ارباب انواع؛ در عصر فئودالیت، مسیحیت کاتولیک و در جهان سرمایه‌داری مسیحیت پروتستان، روبنای شیوه تولید موجود است. با فرارسیدن عصر سوسیالیسم، وجود مذهب نیز منتفی است و کارکرد مذهب و مردان مذهب (کشیش‌ها) و کلیساها از بین می‌رود.

بد نیست در همین جا از تعالیم لنین یاد شود که در ۱۹۰۵ طی مقالاتی به فعالان روسی، مکرراً یادآور می‌شد که مستقیماً به جنگ مذهب و مذهبی‌ها نروند. وی تأکید می‌کرد ماتریالیسم دیالکتیک نمی‌تواند با مذهب دشمن نباشد اما اعلان جنگ آشکار به مذهب و پذیرفتن کارگران مذهبی و حتی کشیش‌هایی که می‌خواهند علیه تزار مبارزه کنند، ائتلاف انرژی است. در عین اینکه نباید اجازه تبلیغ و رشد جریان مذهبی در داخل تشکیلات داده شود، باید آنها را پذیرفت. در مسیر تحولات، مذهب که امری فردی و روبناست، با تغییر شرایط اجتماعی و شیوه تولید، خودبه‌خود از بین خواهد رفت. (لنین، ۱۹۰۵)

واضح است که سخنان و خط مشی و عملکرد لنین و یارانش، بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، متفاوت بوده است.

با توجه به آنچه درباره شیوه تولید و مراحل تاریخی و جوانب آن گفته شد، مدلی از انقلاب در بینش مارکسیستی ارائه می‌شود. با این توضیح که در عمل، امثال لنین تغییراتی در این اسکلت قائل شدند تا وقوع انقلاب و تداوم پیروزی آن، امکان‌پذیر باشد. این مدل با تأکید بر عصر سرمایه‌داری صنعتی زمان مارکس، ترسیم شده است.



در این مدل، برای اینکه کارگران به طبقه انقلابی تبدیل شوند، ابتدا دچار از خودبیگانگی می‌شوند؛ به این ترتیب که به عنوان یک زائده بیولوژیک برای ماشین، صرفاً تمام عمر مفید خود را برای تولید برای سرمایه‌داری می‌گذارند. آنها دیگر تعلقات اجتماعی و هویتی و دینی و ... ندارند و فقط یک کارگر هستند.

به تدریج درمی‌یابند که هم‌زنجیرانی مشترک و دشمنی مشترک دارند. فهمیدن چنین جایگاهی، به معنای پیدایش آگاهی طبقاتی است. به عبارت دیگر، آگاهی طبقاتی با کینه طبقاتی علیه سرمایه‌دار همراه است. آگاهی طبقاتی، شرط ذهنی انقلاب است که در کنار شرط عینی، وضعیت انقلابی را امکان‌پذیر می‌کند.

دیکتاتوری پرولتاریا، مرحله گذار به «فرجام انقلاب» است که «جامعه بی طبقه کمونیستی» است. فی الواقع اگر در عصر سوسیالیسم، ایده «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه کارش» مطرح است، در مرحله کمونیستی، اصل «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» مطرح خواهد بود.

دیکتاتوری پرولتاریا، به سبب از بین بردن تهدید بقایای گذشته فئودالیت و سرمایه‌داری است. در واقع، دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی خلق و دموکراسی واقعی است که ضدخلق یعنی کلیه سرمایه‌داران و متحدانشان در آن راهی ندارند تا زوال تاریخی‌شان تحقق یابد.

در عمل، انقلاب مورد نظر مارکس هیچ‌گاه رخ نداد و بعدها که انقلاب روسیه رخ داد، غیر از شرایط تاریخی سابق و خارج از پیش‌بینی مارکس بود. همچنین دو تغییر مهم به دست لنین در این چارچوب داده شده بود.

۱. جایگزینی آگاهی حزبی و نقش حزب به جای آگاهی طبقاتی ناشی از «از خودبیگانگی طبقه کارگر» در مرحله پیدایش وضعیت انقلابی.

لنین، دریافته بود که سرمایه‌داری عاقل است و مانع ایجاد کینه طبقاتی و آگاهی طبقاتی می‌شود. بنابراین مسئله کادر حزبی و افزایش نقش کادرها و روشنفکران را پیش آورد که نباید منتظر مراحل پیش‌بینی شده در مدل مزبور باقی ماند.

۲. جایگزینی دیکتاتوری حزب به جای دیکتاتوری طبقه کارگر در مرحله بعد از پیروزی انقلاب.

حزب طبقه کارگر و به عبارت بهتر، حزب متولی طبقه کارگر، در عمل به جای طبقه کارگر می‌نشیند و حکومت را با شیوه «دموکراتیک خلق» یا دیکتاتوری تک‌حزبی برعهده می‌گیرد. به این ترتیب اولین حکومت استبدادی دیکتاتوری تک‌حزبی چپ، با دعاوی عدالت‌خواهانه و البته طلب کارانه از تمامی اقشار و طبقات و با تأکید بر تقسیمات و مرزبندی‌هایی چون خلق و ضدخلق، برپا می‌شود.

در حالی که مارکس و انگلس بیشتر توجه خود را روی جنبش پرولتری خودبه‌خودی ناشی از توسعه نیروهای سرمایه‌داری برای حرکت گذارده بودند و شعار افتتاحیه بین‌الملل «۱۸۶۴» نیز با این جمله آغاز می‌شد که: «رهایی کارگران بدست خود کارگران خواهد بود»، اما لنین بر نقش حزب تأکید می‌ورزید. لنین در سال ۱۹۰۲، در کتاب «چه باید کرد؟» عنوان کرد که اگر کارگران به حال خود رها شوند، آگاهی طبقاتی که منجر به انقلاب خواهد شد، نمی‌تواند ایجاد شود. لنین در این کتاب می‌نویسد:

تاریخ همه کشورها نشان می‌دهد که طبقه کارگر فقط می‌تواند به وسیله خودش آگاهی اتحادیه صنفی‌گرایی را ایجاد کند؛ یعنی تلاش برای اصلاحات و مزایای کوتاه‌مدت نه فعالیت انقلابی.

جالب است که در انقلاب روسیه، ابتدا لنین از این دیدگاه مارکسی که باید قبل از انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب دمکراتیک صورت گیرد حمایت می‌کرد، اما خواستار نقش پرولتاریا در این انقلاب (در اختیار گرفتن رهبری این انقلاب توسط پرولتاریا) می‌شد و می‌گفت بورژوازی در سرنگونی تزار ناتوان است؛ زیرا بورژوازی روسیه با عنصر فئودالی، گره خورده است. اما وقتی مشاهده کرد [بدون رهبری پرولتاریا، تزار سقوط کرد و] در دولت موقت ناشی از انقلاب (فوریه)، احزاب مشروطه‌خواه، انقلابیان، سوسیالیست‌ها، منشویک‌ها و ... به قدرت رسیده‌اند، در جزوه‌ای به نام «تزه‌ای آوریل»، نوشت که کارگران نباید منتظر توسعه معمولی کاپیتالیسم بمانند، بلکه باید فوراً قدرت را

به‌دست گیرند. به‌عبارت دیگر، لزومی ندارد مراحل انقلاب آن‌طور که قبلاً مارکس گفته با هم فاصله داشته باشند. (ملکوتیان، ۱۳۷۲: ۷۰ و ۷۱)

۲. مدل انقلاب در بینش اسلامی

تمام انقلاب‌های دوره جدید، ریشه در انقلاب فرانسه دارند و انقلاب فرانسه ریشه در رنسانس و جنبش اصلاح دینی در غرب دارد. آیا انقلاب اسلامی سال ۵۷ ایران نیز، چنین بوده است؟ پاسخ این است: «هم آری و هم نه».

اولاً: پاسخ «آری» است؛ زیرا انقلاب ۵۷، از تمام تجارب انقلاب‌های گذشته در زمینه ایجاد وضعیت انقلابی و ترسیم رفتارها و استراتژی و تاکتیک موفق علیه رژیم موجود، سود برده است. درواقع، بدون بهره‌برداری از تجارب و دستاوردهای انقلاب‌های دوره جدید، وقوع پدیده انقلاب در ایران قابل تصور نیست. البته انقلاب اسلامی در این زمینه، بعضاً بالاتر از تجربه‌های انقلاب‌های موفق دیگر رفتار کرد. فی‌المثل در مورد تشکیل «ارتش انقلاب»، خود را بلاذفاع در برابر تهاجم‌های نظامی داخلی و خارجی قرار نداد و نظیر انقلاب‌های چین و شوروی، ارتش انقلاب (سپاه پاسداران) را تشکیل داد. همچنین برخلاف انقلاب‌های چین و شوروی، ارتش کلاسیک را از بین نبرد. یعنی هم ارتش انقلاب را (سپاه) ایجاد کرد، هم ارتش شاهنشاهی را منحل نکرد و با بازسازی، آن را به ارتش جمهوری اسلامی تبدیل کرد.

ثانیاً: پاسخ «نه» است؛ چون در «مبنا» و «غایت»، کاملاً متفاوت با دیگر انقلاب‌هاست. انقلاب‌های دیگر، عموماً در پی تغییر مناسبات صرفاً مربوط به امور دنیوی بودند. در واقع با تلقی واحدی از جهان و انسان و خداوند، نوعی مناسبات در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود می‌خواستند که متفاوت با وضع موجودشان بود. انقلاب سال ۵۷، انقلاب موسوم به «الله اکبر» اساساً در تضاد با مبانی و غایات رژیم گذشته، با تلقی متفاوتی از جهان و انسان و خداوند، در پی بازگشت به عهد دینی بشر و پیوند مجدد موضوع رستگاری بشر با آسمان و در پی پیوند مجدد سیاست و قدرت با دین بود.

می‌توان تفاوت‌های انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌ها را در مدلی یافت که هم در نفی اصلی و هم در تأسیس، نشان می‌دهد که در مبنا و غایت با دیگر انقلاب‌ها به کلی متفاوت است.

مدل پیشنهادی، بر اساس دو پایه بنا شده است؛ دو پایه‌ای که در تمامی نظرات و مکاتب، امری بدیهی و مفروض، لحاظ می‌شود. باید به این مطلب بدیهی توجه شود که هر انقلاب پیروز، مرحله‌ای در تخریب و نفی دارد و مرحله‌ای در تأسیس. این همان دوپایه مورد اشاره ما در مدل پیشنهادی است. در پایه اول یعنی نفی، بایستی نفی اصلی را جستجو کرد. اگر نفی اصلی در بینش جریان‌های مختلف فعال در وضعیت انقلابی را مرور کنیم نتیجه می‌گیریم که:

نفی استبداد، منجر به نفی اصلی گروه‌هایی نظیر جبهه ملی و نهضت آزادی شد. نفی سرمایه‌داری منجر به نفی اصلی گروه‌هایی چون سازمان چریک‌های فدایی خلق شد.

نفی امپریالیسم و استعمار، منجر به نفی اصلی گروه‌هایی چون سازمان مجاهدین خلق شد.

نفی لابی‌گری و عدم توجه به ظواهر شریعت و احکام، منجر به نفی اصلی گروه‌های مذهبی غیرسیاسی شد.

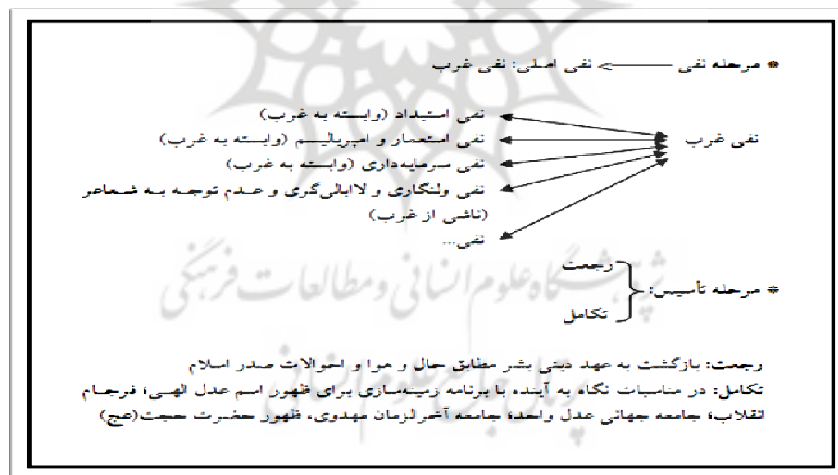
ملاحظه می‌شود که تمام این نفی‌های اصلی، در واقع به‌غرب منتهی می‌شود. استبداد وقت، عامل و کارگزار غرب است. (پهلوی پدر با کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و پهلوی پسر با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قدرت و شخصیت یافته است) سرمایه‌داری وابسته وقت، وابسته به‌غرب است. درمورد امپریالیسم و استعمار نیز، غربی‌ها و در رأس آن آمریکا مطرح است. ولنگاری و لابی‌گری و عدم توجه به شعائر و ظواهر احکام و شریعت نیز مشخصاً با هجوم شبه‌تجدد غربی مترادف شمرده می‌شود. این اساساً از برنامه‌های اصلی پهلوی‌ها بوده است که عهده‌دار استحاله جامعه دینی ایران به یک جامعه غیردینی بوده‌اند.

بنابراین تمام نفی‌های اصلی مطرح از سوی جریان‌های مختلف در انقلاب ۵۷، به یک نفی واحد منتهی می‌شود که نفی غرب است؛ این همان نفی اصلی جریان اصلی انقلاب، یعنی «نیروهای مسلمان انقلابی ذیل رهبری امام» است.

درباره تأسیس انقلاب نیز باید گفت: همان‌طور که در مفهوم لغوی و تعریف انقلاب ملاحظه شد، دوجنبه رجعت و تکامل، به نحوی بغرنج و درهم پیچیده مطرح است. در مدل پیشنهادی، پایه تأسیس بایستی در دوجنبه رجعت و تکامل ملاحظه شود.

منظور از رجعت، بازگشت انسان انقلابی طراز انقلاب اسلامی به عهد دینی و حال و هوای انسان دینی صدر اسلام است و به نوعی ریشه‌گیری انقلاب ۵۷ از دوره‌های تاریخی نبوت و امامت را بیان می‌کند.

منظور از تکامل این است که در ساختن مناسبات اجتماعی، نگاه به آینده است نه گذشته. یعنی جریان انقلاب اسلامی در سال ۵۷ نمی‌خواسته به مناسبات قبیله‌ای، فئودالی و برده‌داری و... باز شود. حتی درصدد تقویت مناسبات سرمایه‌داری و سرمایه‌سالاری جدید هم برنیامده است. اما این نگاه به آینده صرفاً آزمون و خطای بشری نیست، بلکه چراغی راهنما، به نام عصر ظهور و جامعه آرمانی امام زمانی و ساختن «جامعه جهانی عدل واحد» را پیش رو قرار داده است و این، همان «فرجام انقلاب»، در این مدل است. به این ترتیب، مدل پیشنهادی به شکل زیر در می‌آید:



در اینجا اعتقاد به مهدویت و عصر ظهور، اعتقاد صرف و یک نگاه رؤیایی به آینده‌ای فراتاریخ نیست، بلکه اعتقاد به آن التزاماتی در تداوم انقلاب و ساختن جامعه مناسب با فرجام انقلاب ایجاد می‌کند که می‌تواند به‌طور کلی به‌دو عنوان کلی محوریت عدالت در مناسبات داخلی و نفی سلطه در نظام جهانی بین ملت‌ها، خلاصه شود. در این میان، آزادی که از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی ایران بوده است، به‌عنوان بستر و مسیری برای آرمان عدالت نه به‌عنوان هدف غایی، منظور می‌شود. در قسمت تقسیم‌بندی‌های انقلاب، از نوعی تقسیم‌بندی با عنوان «انقلاب‌های عدالت‌محور» و «انقلاب‌های آزادی‌محور» یاد کردیم. به این ترتیب، انقلاب اسلامی، هم با «انقلاب‌های آزادی‌محور» که عدالت در آن قربانی، می‌شود تفاوت دارد و هم با «انقلاب‌های عدالت‌محور» که آزادی را منتفی می‌دانند متفاوت است.

تکلیف آزادی که از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی بوده است در اینجا روشن است. آزادی نه هدف غایی، آنچنان که در غرب جدید است، بلکه به‌عنوان مسیری ضروری برای تحقق عدالت مطرح است؛ یعنی می‌توان گفت هدف عدالت و راهبرد آن، آزادی است. بدون آزادی عدالت تحقق نخواهد یافت؛ آنچنان که در انقلاب کمونیستی، به‌جای تحقق برابری، ستم و سرکوب شدید و سلطه دائمی عده‌ای بر عده‌ای دیگر به‌نام انقلاب طبقه کارگر، تحقق یافت و البته بعد از مدت‌ها چندان زیادی از درون فروپاشید. می‌توان گفت به‌تناسب هدف‌های خاص انقلاب اسلامی، بدون آزادی نه تنها عدالت بلکه معنویت نیز تحقق نخواهد یافت؛ زیرا هر اقدام عبادی بدون نیت و قصد قربت که از قلب برخیزد، باطل است. این البته بغرنجی بیشتر حرکت و نیز سنگینی بیشتر بار مسئولیت در انقلاب اسلامی، نسبت به دیگر انقلاب‌ها است.

نتیجه

پدیده انقلاب، در رایج‌ترین اقوال، پدیده‌ای است به‌غایت بغرنج، پیچیده و کشسان که در مراحل تحول و توسعه جوامع، احتمال وقوع می‌یابد.

در چگونگی بررسی سیر تحول جوامع و «از» و «به» های مربوطه، مطابق بعضی نظرات، روند توسعه در تنافی با دین و دین‌داری قرار می‌گیرد و مطابق بعضی، خیر. در انواع ترسیم و تعریف انقلاب و وضعیت انقلابی نیز می‌توان هر دو وجه را مشاهده کرد. اگر انقلاب را پدیده‌ای مطابق نظر اول بدانیم، در این صورت قید یا صفت اسلامی برای آن بی‌معنی خواهد بود. اما چنین پدیده‌ای با مشخصه غیرقابل صرف‌نظر کردن اسلامی در سال ۵۷، در ایران واقع شد. وقوعی که با نمایشی باشکوه و عظیم، پتانسیل و توان مذهبی نهفته در جامعه ایرانی را به‌نمایش گذاشت و به‌صورتی مهیب و فراگیر، نظام باستانی و پر قدرت شاهنشاهی را در ایران نابود کرد. این، هر محقق قائل به نظر اول را به تأمل وامی‌دارد که در تحولات اجتماعی، برای جایگاه دین، تجدید نظر جدی ضروری است.

انقلاب اسلامی ایران، از یک سو در ادامه زنجیره انقلاب‌های جهان قرار دارد و یکی از آخرین حلقه‌های این زنجیره است و نیز از کامل‌ترین و شگفت‌ترین آنهاست و مشخصه اسلامی این انقلاب، مانعی برای استفاده از تجربیات دیگر جوامع و روند تکاملی پدیده انقلاب ایجاد نکرده است. اما از طرف دیگر، مشخصه اسلامی باعث شده است که این انقلاب از لحاظ «مبنا» و «غایت»، به کلی با انقلاب‌های مدرن جهان جدید (لایک و سکولار) متفاوت و متمایز باشد.

در مقایسه «مدل بررسی انقلاب»، ارائه شده در دوپینش مارکسیستی و اسلامی، ملاحظه می‌شود که در هریک از دورکن اصلی نفی و تأسیس و نیز در هر دو وجه رجعت و تکامل منظوی در پدیده انقلاب، وجود بار اسلامی در انقلاب ۵۷، انقلاب اسلامی ایران را از دیگر انقلاب‌ها متمایز کرده است.

منابع و مأخذ

۱. آرنه، هانا، ۱۳۷۷، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، چاپ دوم.
۲. اسپریگنز، توماس، ۱۳۷۰، فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی لوتزال، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم.

۳. استون، لارنس، ۱۳۷۰، «نظریه‌های انقلاب»، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، ماهنامه نگاه نو، بهمن ۱۳۷۰، شماره ۵.
۴. برینتون، کرین، ۱۳۷۰، کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، چاپ پنجم.
۵. پای، لوسین، لئونارد بایندر و دیگران، ۱۳۸۰، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. پورسعید، فرزاد، ۱۳۸۹، «امکان و امتناع انقلاب‌های رنگی در جامعه ایرانی»، تهران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳۹، بهار ۸۹.
۷. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۴۳، لغت‌نامه، جلد هشتم، زیر نظر دکتر محمد معین، با همکاری جعفر ستار و محمد پروین گنابادی، تهران، سازمان لغت‌نامه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
۸. رفیع پور، فرامرز، ۱۳۷۶، توسعه و تضاد، تهران، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۹. ریشه، گی، ۱۳۸۹، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، چاپ بیست و یکم.
۱۰. فوران، جان، ۱۳۸۲، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی.
۱۱. کالورت، پیتر، ۱۳۸۲، انقلاب و ضدانقلاب، ترجمه حسن فشارکی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
۱۲. کوهن، آلوین استانفورد، ۱۳۶۹، تئوری‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قومس.
۱۳. گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۴، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ دوم.
۱۴. لنین، ولادیمیر ایلیچ، بی‌تا، «سوسیالیسم و مذهب»، مجموعه‌ای از مقالات ۱۹۰۵ لنین، ترجمه به فارسی بدون نام مترجم، بی‌جا، بی‌تا. (به صورت جزوه زیراکسی در ایام انقلاب که به احتمال قوی توسط حزب توده انتشار یافته است).

۱۵. مارکس کارل و فردریش انگلس، بی تا، *مانیفست*، (اولین متن: ۱۸۴۸) ترجمه فارسی بدون نام مترجم، بی جا، بی تا. (به صورت زیراکسی در ایام انقلاب که به احتمال قوی توسط حزب توده انتشار یافته است).

۱۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، *پیرامون انقلاب اسلامی*، تهران و قم، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم.

۱۷. ملکوتیان، مصطفی، ۱۳۷۲، *سیری در نظریه های انقلاب*، تهران، نشر قومس.

۱۸. هانتینگتون، ساموئل، ۱۳۸۵، «انقلاب و نظم سیاسی»، در جک گلدستون، *مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی